

## 65- شخصیت ، نقش و کیش آن

شخصیت - در جامعه شناسی به معنای انسان از لحاظ استعدادهاي فردي و وظايف و نقش آن در جامعه است. شخصیت محصول تکامل اجتماعي و حامل مناسبات توليدي است و بخشي از گروه هاي اجتماعي ( قشر، طبقه، ملت و جامعه ) را تشکیل مي دهد. مارکسیسم - لنینیسم مقام شخصیت را در جامعه به نحو مشخص با در نظر گرفتن خصلت دوران اجتماعي - اقتصادي مربوطه بررسی مي کند. مثلاً در جوامع منقسم به طبقات متخاصم میان مقام و وضع و امکانات هر شخصیت متعلق به طبقات حاکمه استنمار گر و هر شخصیت متعلق به طبقات ستمکش و محروم تضاد اساسي وجود دارد. در هر دوران اجتماعي - اقتصادي معيني نیز این وضع تغییر مي کند. روشن است که تنها اجتماع سوسیالیستی از طریق الغاي استثمار و مالکیت خصوصي بر وسائل توليد مي تواند امکان شکفتگی کامل شخصیت انساني را با تامین پایه هاي مادي آن فراهم سازد . به وجود آمدن بهترین شرایط براي رشد شخصیت و پرورش همه جانبه فرد و بروز همه استعدادها بر شالوده بهروزي عمومي از وظايف و هدف هاي مهم جامعه سوسیالیستی به شمار مي رود.

نقش شخصیت ها در تاریخ یکی از مسائل مهم جامعه شناسي است. مارکسیسم - لنینیسم معتقد است که تاریخ ثمره فعالیت توده هاي مردم است. توده هاي مردم آفریننده واقعي تاریخ و نیروي تعیین کننده تکامل اجتماعي هستند، زیرا شالوده مادي تکامل تاریخ رشد توليد است و توده هاي زحمتکش نیروي اساسي و مولد تمام نعم مادي هستند و بقاي جامعه بشري بدون کار آنان ممکن نیست. توده هاي زحمتکش محرك اساسي ترقی تکنیک هستند و ترقی تکنیک به تغییر نیروهاي توليدي مي انجامد و این نیز خود تغییر شیوه توليد را به دنبال مي آورد. توده خلق آن نیروي عمده اي هستند که سرنوشت انقلاب هاي اجتماعي و جنبش هاي سياسي و آزادیبخش را تعیین مي کنند و سرانجام توده هاي مردم سهمي عظیم در رشد و تکامل فرهنگ و علم و هنر جامعه دارند و به قول گورکي سازنده همه حماسه هاي بزرگ، همه تراژدي هاي روي زمین و سازنده تاریخ فرهنگ جهاني هستند . نقش توده هاي مردم در طی تکامل تاریخ روز افزونست. در نظام سوسیالیستی این نقش و وظايف فوق العاده افزایش مي یابد و تحولات عظیم جامعه کمونیستی در تمام زمینه هاي زندگی فقط از طریق شرکت وسیع و فعال و آگاهانه و پرشور توده هاي خلق امکان پذیر است. مارکسیسم در عین حال بر آنست شخصیت فرد در تکامل اجتماعي نقش بزرگی بازي مي کند، اگرچه بدخواه نمي تواند جریان عيني تاریخ را تغییر دهد. تایید نقش قاطع خلق در آفریدن تاریخ به معنای نفي و یا بی اعتنایی به نقش شخصیت و تاثیر آن بر روي حوادث در تاریخ نیست . يك شخصیت بزرگ مي تواند تاثیر عظیم در جریان تکامل تاریخ به جاي گذارد، اگر فعالیت وي با شرایط و قوانین عيني تکامل جامعه تطبیق کند. رهبران توده ها را متشکل مي کنند، فعالیت آن ها را بالا مي برند، در برابر آن ها وظايف مشخصي قرار مي دهند و آن ها را براي انجام این وظايف تجهیز مي کنند. طبقه پیشرو بدون رهبران شایسته و پیشوایان واقعي نمیتواند تسلط سياسي بدست آورد ، دولت را برقرار سازد و با دشمنان موفقیت آمیز مبارزه کند. شخصیت بزرگ کسی است که تمام نیرو و فعالیت خود را در راه پیشرفت جامعه به کار اندازد. به رسالت طبقه پیشرو، به تناسب نیروهاي طبقاتي، به نحوه تغییر شرایط آگاه باشد، به توده مردم تکیه کند، در راه برقراري نظام مترقي اجتماعي کوشش کند.

خصوصیات شخصي يك رهبر نیز داراي اهمیت ویژه است. استعداد، خردمندی، انرژی، ابتکار و قاطعیت، فریحه سازماندهي و ایمان به آرمان، مهر به مردم محروم و کینه به دشمنان، صداقت و فضائل اخلاقي در این میان نقشي به سزا دارد. برعکس برخی صفات مذموم شخصي مي تواند اثرات سوء و عمیق بجاي گذارد.

شخصیتی که بر خلاف قوانین عینی تکامل تاریخ عمل کند فعالیت او ارتجاعی، ترمز کننده رشد جامعه و بالاخره محکوم به شکست خواهد بود. پس از این توضیح درباره نقش شخصیت باید اضافه کنیم که مارکسیسم - لنینیسم ماهیتاً با پرستش شخصیت سازگار نیست. کیش شخصیت عبارتست از تبعیت کورکورانه از شخصیت بزرگ. اعتقاد به قدرت فوق العاده او، مطلق کردن میل و اراده او، مارکس و انگلس و لنین همیشه از مخالفین سرسخت پرستش شخصیت بوده اند، علیه مبالغه در نقش او، علیه مدح و ثنا و تملق برخاسته اند. آن ها در حیات حزبی، رهبری جمعی را ضامن پیروزی جنبش انقلابی می دانستند. کیش شخص پرستی و عوامل ناشی از آن یعنی نقض اصول رهبری جمعی و دموکراسی درون حزبی و قانونیت سوسیالیستی با اصول لنینی زندگی حزبی همساز نیست. کیش شخصیت به معنای کاهش نقش حزب و نقش توده های مردم است، جلو تکامل فعالیت ایدئولوژیک، فعالیت خلاق زحمتکشان، ابتکار و شور و حس مسئولیت آنان را می گیرد. توده مردم را به مجریان بی اراده خدای اعظم که خود قادر مطلق و اندیشمند واحد است مبدل می کند. تجربه جنبش کمونیستی و اثرات سوء کیش شخصیت استالین و سپس کیش مائو نشان داد که تا چه اندازه شخص پرستی به ویژه در شرایط حزب حاکم نیازمند و از سر تا پا با مارکسیسم - لنینیسم بیگانه است.

## 66- شمشیر داموکلس ( Epee de Damocles )

این عبارت از یک داستان افسانه ای قدیمی اساطیری گرفته شده است. بنابر این افسانه، دیو نیسوس سلطان مستبد سیراکوس شمشیر بسیار تیز و برنده ای را بالای سر داموکلس که بر او حسد می برد و رقیبش بود با یک موی اسب آویخته بود به نحوی که با کمترین حرکت و تکان داموکلس ممکن بود مو پاره شود و شمشیر سنگین بر او فرود آید. از این داستان اساطیری عبارت بسیار مصطلح «شمشیر داموکلس» گرفته شده که مقصود از آن در مباحث معمولی سیاسی و اجتماعی عبارتست از یک خطر حاد، یک تهدید دائمی که همیشه موجود است و هر حرکت و عکس العملی را دچار مخاطره می کند. مثلاً مصطلح است که رژیم ضد دموکراتیک شاه، سازمان امنیت را چون شمشیر داموکلس بر فرق آزادی خواهان و استقلال طلبان آویزان کرده، یعنی سازمان امنیت حربه و وسیله ای برای ترور و اختناق است و دائماً برای جلوگیری از حق طلبی و آزادیخواهی به صورت خطر دستگیری، توقیف، شکنجه، زندان و اعدام بالای سر مردم نگهداشته می شود. یا مثلاً می گوئیم قرضه های کشورهای امپریالیستی همچون شمشیر داموکلس استقلال و حق حاکمیت و اقتصاد میهن ما را تهدید می کنند، در اینجا هم عبارت شمشیر داموکلس خطر دائمی و تهدید مداومی را می رساند که از جانب قرضه های خانمان بر باد ده و اسارت آور متوجه استقلال سیاسی و اقتصادی کشور می شود.

## 67- شوینیسم، کسموپولیتیسم، میهن پرستی

### ( Chauvinisme , cosmopolitisme , patriotisme )

شوینیسم عبارت از سیاست ارتجاعی ای است که هدف آن به زیر سلطه کشیدن و برده کردن سایر ملت ها و بر افروختن آتش نفاق و دشمن ملی و برترنمودن ملت خودی و خوار شمردن سایر ملل می باشد. شوینیسم یک سیستم بورژوایی است و اغلب بر شالوده نژاد پرستی قرار دارد. شوینیسم از علاقه و عشق به میهن که یکی از شریف ترین احساسات بشریت است سوء استفاده می کند، سود و برتری ملت خودی را به ضرر سایر ملل تبلیغ می نماید، ملل مختلف را در مقابل هم قرار می دهد، دشمنی بر می انگیزاند، هدف ها و آرمان

هاي مشترك زحمتكشان ملل مختلف را به كلي نفي کرده به جاي دوستي و همكاري و اعتلاء و ترقي مشترك همه ملل، برتري و سود يك ملت را عليرغم منافع ساير ملل قرار مي دهد. ارتجاع و استثمار و استعمار از اين سياست براي نفاق افكني در بين ملل و پيشبرد مقاصد طبقاتي سودجويانه و استيلاگرانه خود بهره برداري مي كنند و بدون آنكه كمترين علاقه ملي و عشق ميهني داشته باشند با دامن زدن به تعصب كور و در بند كشيدن ملل ديگرمي كشاند، حق حاكميت و آزادي ساير ملل را نقض مي كند، به ستم ملي ميدان مي دهد، آن را توجيه مي كند، نفرت و كينه ملي را به جاي دوستي و همكاري و آزادي خلق ها و حق حاكميت همه ملل مي نشاند.

هيئت ها حاكمه ارتجاعي به كرات از اين سياست و روش عليه منافع واقعي و اساسي همه خلق و منجمله ملت خودي استفاده کرده اند. فاشيست ها با اين سياست فاجعه بزرگي ايجاد كردند و آن را دستاويز سلطه جابرانه بر ساير ملل قرار دادند. هم اکنون نیز امپرياليست ها با توسل باين شيوه بين ملل نفاق و دشمني ايجاد مي كنند، يكي را به جان ديگري مي اندازند و از آب گل آلود به نفع خود ماهي مي گيرند.

منافع اساسي، هدف ها و آرمان هاي همه خلق ها مشترك و همگون است. زحمتكشان هيچگونه دشمني با هم ندارند. اعتلاء و ترقي يكي، ضعف و انحطاط و سر شكستگي ديگري را ايجاب نمي كند. دشمن همه امپرياليسم و ارتجاع است. شوينيست ها با پنهان كردن اين واقعيت اساسي به امپرياليسم و ارتجاع خدمت مي كنند.

در نقطه مقابل شوينيسم تئوري و سياست كسموپوليتيسم قرار دارد كه آن را «جهان وطني» ترجمه کرده اند. اين تئوري بي علائقي كامل و عدم توجه به منافع ميهني، به خلق خودي، به فرهنگ ملي و به سنن و تاريخ آن را تبليغ مي كند. اين نيز يك تئوري بورژوايي ارتجاعي است. در اين زمينه اصولاً شخصيت ملي و حاكميت ملي و ضرورت مبارزه به خاطر استقلال و سربلندي ملي نفي مي شود. طرفداران اين نظريه گاه خواستار يك حكومت جهاني مي شوند كه البته مستقيماً به معنای تسلط امپرياليست ها بر ساير ملل و كشورهاست. در كشورهاي جهان سوم در ممالكي كه تحت سيطره امپرياليست ها و استعمارگران قرار دارند، خواست استقلال ملي به قدری ريشه دوانده كه مبلغين كسموپوليتيسم كمتر جرات مي كنند آشكارا از اين تئوري دفاع كنند. آن ها كمتر امكان دارند از اين طريق مبارزه حقه ملي عليه امپرياليسم را خلع سلاح نمايند. در هر حال شوينيسم و كسموپوليتيسم هر دو، از آنجا كه در عمل مبارزه ضد امپرياليستي را نفي مي كنند، براي نهضت هاي ملي و آزاديبخش خطرناكند.

خطر شوينيسم ناشی از تبليغات زهر آگين و سخي، از آرمان هاي والاي ميهني و ملي و طبقاتي و انساني خود دفاع کرده پرچم ميهن پرستي و انترناسيوناليسم پرولتري يا همبستگي بين المللي زحمتكشان را در راه هدف مشترك در اهتزار نگاه مي دارند.

ميهن پرستي پرچم ما در مبارزه عليه شوينيسم و كسموپوليتيسم است. كمونيست ها همواره با قهرماني هاي خود نمونه هاي الهام بخش ميهن پرستي را به جوامع خود در همه كشورها عرضه داشته اند. ميهن پرستي يعني عشق و علاقه به ميهن و به خلق. طبقات استثمارگر هميشه نشان داده اند كه در مقابل منافع تنگ نظرانه طبقاتي خویش به آساني منافع ملي را قرباني مي كنند، در حالي كه توده هاي مردم زحمتكش همواره پرچمدار ميهن پرستي واقعي تا آخرين مرز ايثار بوده و هستند. ميهن پرستي يعني مبارزه به خاطر استقلال اقتصادي و سياسي كشور، عليه هر نوع بردگي و بهره كشي از آن، يعني پيكار به خاطر سربلندي ملي و تكامل ارزش هاي مادي و معنوي ميهن، به خاطر فرهنگ و سنن مترقي، يعني نبرد براي بهروزي وسعادت توده هاي مردمی كه در اين خاك زيست مي كنند.

در زمان ما كه امپرياليسم از كلييه وسائل فني و علمي و شيوه هاي تبليغاتي و نفوذ فرهنگي و رواج فساد و انحطاط و غيره استفاده مي كند، ستمگري بر يك ملت و استثمار آن

ممکن است چنان شکل و دامنه ای به خود بگیرد که شخصیت ملت را به درجات و اشکال مختلف از آن سلب نماید. این یک خطر جدی علیه موجودیت ملی است. تنها مبارزه برای آزادی و استقلال ملی می تواند این کوشش شیطان‌ی برای سلب شخصیت ملی را محدود کرده و سپس این شخصیت را احیاء نماید. از جانب دیگر ملتی که در راه آزادی و استقلال یعنی علیه ستمگری و استثمار و بالنتیجه علیه سلب شخصیت خویش نبرد می کند می تواند و باید با ملل دیگری که آزاد شده اند و یا در راه آزادی و استقلال خود مبارزه می کنند مناسبات برادرانه و دوستانه داشته باشد و این همان مسئله دوستی و همکاری انترناسیونالیستی میان ملل و زحمتکشان است .